

تصویرگر: رضا میرشجاعی

مثل سرو

یک نفر
درس عشق داد
در کلاس زندگی
سرو بود و سرفراز
تکه تکه آسمان
با سلام او
در نماز
آب بود و نور
آینه، زلال
روشن از وجود او تمام کهکشان
فاطمه
مادر جهان

مرضیه تاجری

کوثر

روشن تر از صبحی
زیباتر از باران
هم مادر عشقی
هم دختر ایمان
مانند خورشیدی
پر مهر و نورانی
سرچشمه کوثر
تفسیر قرآنی

تاریخ حرفت را
هی می کند تکرار
آن راز آرامش:
الجار ثم الدار*

زهرا داوری

بهار آشتی

دانه بی قرار
رودخانه بی قرار
دشت
در هوای بوی سبزه و علف
روزها و لحظه ها
بی تو می شود تلف
چشم من در انتظار
غنچه شو، بخند
ابر شو، ببار
با زمین و سنگ و خاک
آشتی کن ای بهار....
شهلا شهبازی

ساز باران

هوا ابری
زمین تشنه
دلخاک بیابان بود
که ناگه آسمان غرید
و پیک ابر، باد آمد
درخت بید شاد آمد
و اکنون
برگ می رقصید
به روی شیروانی ها
چه سازی می زند باران

علی اصغر نصرتی

نگاه

آمدی با نگاه جادویی
برف های دلم جوانه شدند
مرغ های پرنده از قلبم
باز نزدیک آشیانه شدند

روزهایم پر از زمستان بود
روزهایی عبوس و ساکت و سرد
بر زمین مانده بود لبخندم
حرف های مرا هوایی کرد

مثل رنگین کمان پر از رنگی
قرمز و سبز و آبی و نیلی
از نگاهت شکوفه می بارد
نکند با بهار فامیلی؟

مریم زندی



چراغ دانش

تا جهان بود از سر آدم فراز
کس نبود از راز دانش بی‌نیاز

مردمان بخرد اندر هر زمان
راز دانش را به هر گونه زبان

گرد کردند و گرامی داشتند
تا به سنگ اندر همی بنگاشتند

دانش اندر دل چراغ روشن است
وز همه بد، بر تن تو جوشن است

رودکی سمرقندی

شاعر قرن چهارم هجری

آوایی مرغابی‌ها را

آوایی مرغابی‌های وحشی را خبر کرد
که وقت رفتن است.

هر چند خوشه‌های گندم طلایی بودند،
چیزی نجوا کرد: «برف.»

برگ‌ها هنوز سبز و با طراوت بودند.
میوه‌های رسیده زیر نور خورشید می‌درخشیدند،
اما زیر آن پره‌های گرم،
چیزی هشدار می‌داد: «سوز و سرما»

عطر و بوی باغ‌های سیب،
بوی کهربا را در فضا می‌پراکند،
اما پره‌های سینه تک‌تک مرغابی‌های وحشی، با به خاطر آوردن
سوز و سرما تیر می‌کشید.
آوایی مرغابی‌های وحشی را باخبر کرد که وقت رفتن است،
پرتو خورشید تابستانی در نوک بال‌هایشان و سوز و سرمای
زمستان در فریادشان.

شاعر: راشل فیلد

مترجم: مجید عمیق

